




An Analysis of the Story of Prophet Yusuf (Joseph) in the Holy Qur'an Based on Roland Barthes' Five Codes Theory

Mahin Hajizadeh ¹ , Abdolhad Gheibi ² , Ghader Ahmadi ³ 

1. Professor, Department of Arabic Language and Literature Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran. (Corresponding author) E-mail: hajizadeh@azaruniv.ac.ir
2. Professor, Department of Arabic Language and Literature Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran Email: abdolhad@azaruniv.ac.ir
3. Ph.D. Candidate of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Madani University of Azarbaijan, Tabriz, Iran Email: ahmadi.gader@yahoo.com

Research Article



Detailed Abstract

Research Objective:

The semiotic analysis of religious texts such as the Qur'an has always attracted the attention of linguists because many of its linguistic signs have multiple layers of meaning. Through semiotic analysis and the interpretation of specific codes, scholars aim to uncover the deeper concepts embedded within the text. Applying Roland Barthes' theory to the analysis of the story of Prophet Yusuf (Joseph) offers an effective approach that can aid in examining the narrative structure, unraveling ambiguities, understanding the governing system of the story, discerning the interconnections among its constituent elements, and unveiling the subtle beauties hidden within its layers.

Researchers, motivated by the aesthetic allure and intellectual appeal of the Qur'an, have continually drawn upon its treasures. What distinguishes the story of Yusuf and other Qur'anic narratives from other accounts is their unique mode of expression, miraculous eloquence, artistic and firm use of vocabulary, and the multilayered nature of their meanings, all crafted by God Almighty. Due to the multilayered structures and numerous codes embedded within the verses, much of this Surah requires careful decoding. The present study seeks to apply Barthes' five-code theory to reveal new dimensions of narrative quality in the story of Yusuf (peace be upon him), highlighting its educational and religious messages, and exposing the various semantic levels of its verses to the audience.

Research Methodology:

The present study, employing a descriptive-analytical method, examines this story based on Barthes' five-code model and seeks to identify and extract the codes embedded within this Surah.

Research Findings:

Barthes' five codes are fully exemplified in the overall content of the story. The herme-

Received: 2023-10-30 | Received in revised form: 2024-01-03 | Accepted: 2024-01-14 | Published online: 2025-04-22

◆ How to cite: hajizadeh, M. , gheibi, A. and ahmadi, G. (2025). An Analysis of the Story of Prophet Yusuf (Joseph) in the Holy Qur'an Based on Roland Barthes' Five Codes Theory. *Stylistics Studies of the Holy Quran*, 9(16), 120-141. doi: [10.22034/sshq.2025.187548](https://doi.org/10.22034/sshq.2025.187548)

©2025. Article type: Research Article Published by: Department of Qur'anic Exegesis and Sciences



neutic (enigmatic) code plays a significant role in revealing ambiguous aspects and guiding the audience toward solving the embedded riddles, with most of the enigmas promptly resolved. The proairetic (action) code shows a well-ordered progression, with the first action initiated by the story's central character, establishing a strong connection between this and subsequent actions, particularly the final act—a notably remarkable aspect. The semantic code conveys the implicit meanings related to the character of Joseph and the settings of the narrative. The symbolic code is instrumental in illustrating the oppositions and contrasts between Joseph and the secondary characters of the story. Finally, the cultural (referential) code serves to explain and teach the importance of chastity, monotheism, and humanity's ascent from humiliation to glory by divine will. The cultural code also enriches the other codes on a broader level of meaning, emphasizing the model of monotheistic belief and indicating that this story has been mentioned in earlier sacred scriptures.

Conclusion:

The story of Prophet Joseph exhibits a strong structural coherence, with all five of Barthes' narrative codes manifesting throughout. Among them, the hermeneutic (enigmatic) and proairetic (action) codes are more frequent than the semantic, symbolic, and cultural codes. In accordance with Barthes' hermeneutic code, God systematically and masterfully guides the longitudinal progression of the story, resolving its enigmas either immediately or after a brief interval. The first riddle is introduced by the central character of the story, with the narrator pursuing its unraveling. It is noteworthy that at times secondary characters also pose enigmas, and occasionally, the audience is invited to participate in solving them.

Given the structured nature of the narrative, the actions (proairetic codes) follow an orderly progression, with none taking precedence over the others; each action holds intrinsic value in its context and contributes to the richness of the story. The initiating action of the narrative—Joseph's dream—is actualized in the final action, which is a particularly significant point in the story.

The presence of symbolic codes facilitates the audience's understanding of the distinction between truth and falsehood, temporarily immersing the reader in the narrative's contradictions before clearly resolving them, thus highlighting God's supreme power in orchestrating events. Through the symbolic code, the character oppositions are distinctly delineated, with characters positioned in direct contrast to one another.

Keywords: Surah Yusuf, Structuralism, Roland Barthes, Five Narrative Codes

واکاوی داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم با تکیه بر نظریه رمزگان پنج گانه رولان بارت

مهین حاجی زاده^۱، عبدالاحد غیبی^۲، قادر احمدی^۳ ID

۱. استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

ایمیل: hajizadeh@azaruniv.ac.ir

۲. استاد زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

ایمیل: abdolahad@azaruniv.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

ایمیل: ahmadi.gader@yahoo.com

چکیده

رولان بارت نظریه پرداز معاصر فرانسوی دیدگاهی دقیق و جامع نسبت به نشانه شناسی و ساختارگرایی دارد که با تکیه بر رویکرد وی امکان ارائه تحلیلی متقن از لایه های زیرین یک متن فراهم می شود. در نظریه وی نوشتار براساس پنج اصل هرمنوتیک یا معمایی، پروآیتریک یا کنشی، معنابنی یا دالی، نمادین و فرهنگی و ارجاعی بررسی می شود. با عنایت به اینکه داستان حضرت یوسف (ع) یکی از قصه های اندرزمحور قرآن است؛ پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، این داستان را براساس الگوی پنج گانه بارت بررسی نموده و به کشف و استخراج رمزگان موجود در این سوره پرداخته است. نتایج حاصل از تحقیق گویای آن است که رمزگان پنج گانه بارت در محتوای کلی داستان مصداق کامل دارد. رمزگان هرمنوتیکی و معمایی نقش بسزایی در بازنمایی زوایای مبهم و رهنمون کردن مخاطب به حل چیستان های موجود داشته و در اغلب موارد بلافاصله رمزگشایی می شود. رمزگان کنشی پی رفت های مرتبی دارد و اولین کنش از جانب شخصیت محوری داستان شکل می گیرد که بین آن با کنش های دیگر و به ویژه کنش پایانی پیوند مستحکمی برقرار است و این نکته جالب توجه در داستان است. رمزگان معنابنی یا دالی معنی ضمنی مربوط به شخصیت یوسف و مکان روایت را دربر دارد. رمزگان نمادین برای نمایش تقابل های موجود و متضاد بین شخصیت یوسف و دیگر شخصیت های فرعی روایت کارساز بوده و رمزگان فرهنگی نیز برای تبیین و تعلیم اهمیت فرهنگ پاکدامنی، یکتاپرستی و رسیدن بشر از ذلت به اوج عزت به اذن الهی می باشد.

کلید واژه ها: ساختارگرایی، رولان بارت، پنج رمزگان، داستان یوسف (ع).

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۸ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۰/۱۳ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۴ | تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱

◆ استناد به این مقاله: حاجی زاده، مهین، غیبی، عبدالاحد و احمدی، قادر. (۱۴۰۴). واکاوی داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم با تکیه بر نظریه رمزگان پنج گانه رولان بارت. *مطالعات سبک شناختی قرآن کریم*. ۹ (شماره اول)، ۱۲۰-۱۴۱. doi: 10.22034/sshq.2025.187548

© ۲۰۲۵ نوع مقاله: پژوهشی ناشر: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

۱- مقدمه

تحلیل نشانه‌شناسی متون دینی همچون قرآن به دلیل اینکه بسیاری از نشانه‌های زبانی آن دارای چند لایه معنایی می‌باشد از منظر زبان‌شناسان همواره مورد توجه بوده است، تا مفاهیم مطرح شده در آن از طریق تحلیل نشانه‌شناسی و رمزگان‌های خاص مورد بررسی قرار گیرد. «همه انواع نوشتار از خصلت نشانه‌ای برخوردارند و این نشانه‌ها هستند که دلالت بر یک موقعیت اجتماعی دارند» (بارت، ۱۳۷۸: ۲۸). در میان مکاتب ادبی گوناگون، مکتب ساختارگرایی به دلیل برتری که در روشن‌سازی قصه‌ها و روایت‌ها دارد جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. روایت‌شناسان ساختارگرا نظیر گریماس، ژرار ژنت، تودوروف، پراپ، بارت، برمون و... در مطالعه و بررسی روایت‌ها در پی کشف و شفاف‌سازی نکات نامرئی و پنهانی از چشم خواننده بوده‌اند.

یکی از نظریه‌پردازان برجسته دوران معاصر رولان بارت است که با نظریه رمزگان‌های پنج‌گانه، گامی مهم در کاربست نشانه‌شناسی برای تحلیل متون برداشته و امکان ارائه دیدگاه‌های نوین و روشمند را فراهم کرده است. این رمزگان‌ها همان کدهای زبانی هستند که در ژرفای خود، نظام‌های دلالتی متعددی را جای داده‌اند و مخاطب با فهم این عناصر، به درک دقیق‌تری از معنا دست پیدا می‌کند. به بیان دیگر کاربست رمزگان‌ها برای خوانش یک متن، «امکان دسترسی به ساختارهای ثانویه از طریق ساختار ظاهری در روایت‌ها» به کار برده می‌شود (اسکولز، ۱۳۷۹: ۲۱۹-۲۱۸). پژوهشگران به دلیل رغبت و برانگیختن ادراک زیباشناختی‌های قرآن، همواره از این کتاب بهره‌ها برده‌اند. آنچه داستان حضرت یوسف (ع) و دیگر قصه‌های قرآن را از سایر روایت‌ها متمایز ساخته است شیوه بیان، اعجاز، و کاربرد زیبای واژگان به صورت هنری و مستحکم و لایه لایه بودن مفاهیم آیات از جانب خداوند تبارک و تعالی است. بیشتر آیات این سوره به دلیل برخوردارگی از نظام‌های چند لایه و رمزگان‌های متعدد نیاز به بازگشایی دارد. هدف خداوند از بیان این داستان به نحوی اعجاب‌انگیز نمایانگر آموزه‌های دینی، معنوی و اخلاقی است؛ لذا جستار حاضر در تلاش است با کاربست نظریه پنج‌رمزگان بارت ابعاد جدیدی از کیفیت روایی در داستان یوسف (ع)، نکات تعلیمی و دینی آن و سطوح گوناگون معنایی آیات را برای مخاطبان آشکار کند.

۱-۱، سؤالات پژوهش

۱- بنیادی‌ترین هرمونیک طرح شده در روایت که راوی در پی بازگشایی آن است چیست؟

۲- در این داستان کدامیک از رمزگان بارت بیشترین تداوی را دارد؟

۳- کنش اساسی روایت که باقی کنش‌ها حول محور آن می‌چرخد کدام است؟

۲-۱، فرضیه‌های پژوهش

۱-چنین به نظر می‌رسد دلیل نفرستادن یوسف (ع) به همراه برادرانش به صحرا مهمترین هر مونتیک داستان باشد.

۲-رمزگان پروایرتیک یا کنشی بیشترین بسامد را در روایت حاضر دارد.

۳-روایای یوسف (ع) کنشی است که سایر کنش‌ها در پی آن شکل می‌گیرند.

۳-۱، ضرورت پژوهش

استفاده از نظریه رولان بارت در تحلیل داستان حضرت یوسف (ع) راه موثری است که می‌تواند ما را در تحلیل ساختار روایی، کشف نکات مبهم، نظام حاکم بر داستان، درک پیوند بین اجزای سازنده آن یاری نموده و نکات زیبایی پنهان میان لایه‌های آن را کشف نماید.

۴-۱، پیشینه پژوهش

براساس تحقیقات به عمل آمده پیرامون داستان حضرت یوسف (ع) این نتیجه حاصل شد که در زمینه کاربست نظریه پنج رمزگان بارت در این داستان تاکنون تحقیقی انجام نشده؛ و از آنجایی که اساس این داستان دنباله‌رو سیری پیچیده است و ملو از ابهامات، حوادث و تکتور در کنش است؛ از این رو نویسندگان مقاله بر آن شدند تا این قصه را براساس نظریه حاضر بررسی نمایند. در زمینه‌های مرتبط، منابع بسیاری مورد مطالعه قرار گرفته که به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

- مقاله «داستان ابلیس ینتصرُ توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه بارت» نوشته منصوره زرکوب، محمد رحیم خویگانی و فاطمه گلی، نقد ادب معاصر عربی، اسفند ۱۳۹۱. نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که با مدل رمزگان بارت بدون توجه به عوامل پیرامونی و تنها با تکیه بر خود متن می‌توان معانی آن را روشن گرداند.

- مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل قصه حضرت آدم (ع) در قرآن با رویکرد به نظریه رمزگان‌های پنج‌گانه رولان بارت و آرای مفسرین شیعه»، اثر زیبا کاظمیان، سید عادل نادرعلی و دیگران، نشریه پژوهش‌های ادبی قرآنی، زمستان ۱۳۹۹. نویسندگان بیان نموده‌اند که پیوند رمزگان فرهنگی و ارجاعی قرآن با تورات بیشتر است و خداوند با رمزگان نمادین در پی بیان مفاهیم کلان بوده و بقیه رمزگان در کشف حقیقت معنایی آیات بسیار موثر می‌باشند.

- مقاله «تجزیه و تحلیل داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم براساس نظریه پراپ و گریماس»، نوشته بتول اشرفی، گیتی تاکی، محمد بهنام‌فر، نشریه جستارهای زبانی، اسفند ۱۳۹۴. نتیجه این پژوهش حاکی از آن است که زنجیره‌های سه‌گانه گریماس یعنی زنجیره‌های میثاقی، اجرایی و قراردادی در داستان حضرت یوسف نمود یافته و گریماس

به خویش‌کاری‌هایی چون امر، خواهش و... توجه بیشتری دارد اما دیدگاه پراپ با توجه به تفاوتی که ماهیت «قصه‌های پریان» با داستان‌های قرآنی دارد؛ برای بررسی داستان یوسف (ع) چندان مناسب نبوده و محقق برای تحلیل داستان‌های قرآنی نیازمند تغییراتی اساسی در آن‌ها است.

- مقاله «تحلیل کانون روایت در روایت یوسف در قرآن براساس نظریه ژنت» نوشته زهرا رجبی، پژوهش‌های ادبی، سال ۱۳۹۲، در این مقاله به بررسی داستان یوسف براساس نظریه کانون‌شدگی ژنت پرداخته و شخصیت‌ها، زاویه دید و پیرنگ‌ها مورد کنکاش قرار گرفته و هیچ اثری از مقوله‌های زمان روایی ژنت در آن یافت نمی‌شود.

- مقاله «نشانه‌شناسی لایه‌ای رمزگان‌های سوره مبارکه النازعات با تکیه بر نظریه رولان بارت»، اثر علی پیرانی‌شال و دیگران، مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم، زمستان ۱۴۰۱. نویسندگان به این نتیجه دست یافته‌اند که رمزگان معنایی وقوع قیامت، کنشی موهبت الهی، اعمال انسان و جدال موسی و هارون را بیان نموده و در پی آن رمزگان نمادین بیان دنیای دو قطبی و فرهنگی دوری انسان از تکبر می‌باشد.

۲- بحث

۲-۱. ساختارگرایی و رمزگان رولان بارت

حرکت نشانه‌شناسی در قرن بیستم به سمت مطالعات فرهنگی، تا حد زیادی تحت تأثیر نظریه‌پرداز فرهنگ فرانسوی یعنی رولان بارت بود که نقش زیادی در ایجاد نگاهی تازه به پدیده‌های فرهنگی - اجتماعی داشت (چندلر، ۱۳۸۷: ۲۲۰). بارت شهرت خود را مرهون عوامل متعددی مثل اعلام نظریه «مرگ مؤلف»، تبیین نظریه «بینامتنیت» و پیشبرد پژوهش در نظام نشانه‌های فرهنگی است؛ چنانچه در آگهی‌های تبلیغاتی، طراحی بناها و مدهای هر ساله این موضوع مشاهده می‌گردد (آلن، ۱۳۹۲: ۱۳). بنابراین روایت‌شناسی مطالعه ساختارگرایانه روایت با هدف تشخیص عناصر و تبیین کارکرد معناسازی عناصر آن در ساختار انواع روایت است. محقق برای تحلیل صحیح داستان و دست‌یابی به معانی نهفته لاجرم باید رمزگان‌های موجود در داستان‌ها را بگشاید که نظریه بارت امکان بررسی سطح و ژرف ساخت روایت را در قصه‌ها برای پژوهشگران فراهم می‌کند.

از نظر بارت روایت چیزی فراتر از مفهوم خاص آن است که در داستان به کار می‌رود؛ هر جا که کسی رویدادی یا مجموعه‌ای از رویدادهای مختلف را بازگو می‌کند، اعم از شعر، اسطوره، تاریخ، حماسه، نقاشی و عکس با روایت روبرو هستیم. طبق گفته رابرت اسکولز، او نویسنده‌ای است فاقد نظام که عاشق نظام است، ساختارگرایی است که ساختار را دوست ندارد و ادیبی است که از ادبیت بیزار است. او نخست به عنوان یکی از اعضای ساختارگرایی

شناخته شده بود، ساختارگرایی که روش کار خود را عمدتاً از فردینان دوسوسور برگرفته بود (اسکولز، ۱۳۷۹: ۲۰۸-۲۰۹). بعدها بارت از تحلیل ساختاری رویگردان شد و به رویکردی پرداخت که بیشتر نشانه‌شناختی و محتوا محور بود. کتاب «اس زد» چشمگیرترین کار پساختارگرایی بارت است. وی این کار را در پاسخ به تلاش بیهوده روایت‌شناسان ساختار گرا آغاز نمود.

بارت برای تحلیل داستان «سارازین» این داستان را به ۵۶۱ واحد معنایی تقسیم می‌کند و سپس این واحدها را تحت پنج رمز (که روی هم رمزگان روایت را تشکیل می‌دهند) طبقه بندی می‌کند. این رمزها عبارتند از: رمز هرمنوتیک، رمز معنایی، رمز کنشی، رمز فرهنگی، رمز نمادین. مقصود بارت از هر رمز جنبه‌ای از متن است که خواننده بتواند معنایی را برای آن قائل شود. او استدلال می‌کند که روایت‌ها را صرف‌نظر از پیچیدگی‌شان و به رغم تنوع‌شان در فرهنگ‌های مختلف می‌توان بر پایه این پنج رمز بررسی کرد (پاینده، ۱۳۹۷: ۲۲۳). الف) رمزگان هرمنوتیکی یا چیستانی: به همه واحدهایی که نقش آن‌ها طرح پرسش و پاسخ به طیف متنوعی از رویدادهای تصادفی باشد (سجودی، ۱۳۸۷: ۱۵۴). ب) رمزگان پروآیرتیک یا کنشی: مجموعه‌ای از توالی‌ها و پی‌رفت‌های کوچکی است که روایت را پیش می‌برد (پین، ۱۳۹۲: ۱۲۰). ج) رمزگان معنایی یا دالی: این رمزگان درون‌مایه‌های داستان است و هنگامی که پیرامون یک اسم خاص قرار می‌گیرد، یک شخصیت را پدید می‌آورد که در واقع، همان نام با همان ویژگی‌ها است. (Barthes, ۱۲۰: ۱۹۶۴). د) رمزگان نمادین: در قالب این رمزگان باید به دنبال مجموعه‌ای از جفت‌های متضاد دوقطبی بود که به متن معنا می‌دهد. (آلن، ۱۳۹۲: ۱۳۷). ه) رمزگان فرهنگی و ارجاعی: این رمزگان به بازنمایی دلالت‌های فرهنگی می‌پردازند و ارجاعی معمولاً به صورت امثال و حکم و حقایق علمی که واقعیات انسان را تشکیل می‌دهند، نمودار می‌شود. (پین، ۱۳۹۲: ۱۲۰). متون دینی نقش مهمی را در انتقال مفاهیم گوناگون در میان متون دیگر ایفا نموده‌اند و از آنجایی که کتاب آسمانی قرآن مملو از حقایق زیبای دینی، معنوی، اجتماعی، سیاسی و... است، قصه‌های آن همواره پیام‌رسان حقایق نهفته بر بشر بوده و تبیین بسیاری از آموزه‌های اخلاقی و دینی در مرکز این داستان‌ها قرار گرفته است. قرآن به عنوان مهمترین کتاب مسلمانان دارای ویژگی‌های گوناگونی از جمله رمزگان در قالب داستان‌ها و روایت‌ها است و سوره یوسف از جمله داستان‌های قرآنی سرشار از رمزگان است که نیاز به بازگشایی و رفع ابهامات برای خوانندگان دارد زیرا در بسیاری از مواقع داستان لایه لایه بوده و در مواقعی نیز معانی ضمنی در زیر لایه‌های مختلفی نهفته است لذا این داستان ظرفیت کافی را دارد تا براساس مبانی نشانه‌شناسی بررسی گردد.

۱-۱-۲، رمزگان هرمنوتیک یا معمایی

این رمزگان یکی از وجوه روایت است. هرگاه پرسش‌هایی مطرح شوند (مانند: این کیست؟ این چه معمایی است؟) که داستان در پایان به آنها پاسخ می‌دهد، عنصری از رمزگان هرمنوتیکی در برابر ماست. طبق نظر بارت، رمزگان هرمنوتیکی یا معمایی، حدهایی را در خود گرد می‌آورد که از طریق به نخ کشیده شدن آنها (مثل جمله‌ای روایی) یک معما به وجود می‌آید و پس از تأخیرهایی، شیرینی روایت یعنی کشف پاسخ معما را موجب می‌شوند. در واقع، هر روایتی صلاح را در آن می‌بیند که حل معمایی را که خودش طرح می‌کند، به تأخیر بیندازد، چون حل شدن معما ناقوس مرگ روایت را می‌نوازد. پرداختن به سؤال اصلی داستان و حرکت به سمت پاسخ دادن به این سؤال در لابلائی تعابیر و واژگان و ... امری است که در رمزگان هرمنوتیکی بدان پرداخته می‌شود (Barthes, 1970: 17).

در متون مقدس دینی با توجه به شرایط سیاسی، دینی و اعتقادی بسیاری از مسائل ابتدا به صورت هرمنوتیکی بیان شده و سپس متناسب با مقتضای ذهنی مخاطب و طی برخی مراحل فکری و عملی؛ با دلیل و حجت عقلی به آرامی رمزگشایی می‌شوند. از آنجایی که بارت برای رمزگان هرمنوتیکی مراحل را طرح‌ریزی نموده است لذا طریقه او برای رمزگشایی هرمنوتیک‌های موجود در متون دینی بهترین روش است. اگر چه بسیاری از معماهای مطرح شده در داستان حاضر ساده و زودفهم به نظر می‌رسند اما گفته‌خوان هر چه پیش‌تر می‌رود نیاز به تحلیل و رمزگشایی چیستان‌ها را بیشتر ضروری می‌داند.

بارت در رمزگان هرمنوتیکی ده مرحله را هنگام طرح و حل معما شناسایی و پیشنهاد کرده‌است که عبارتند از: ۱- موضوعیت بخشی (در روایت چه چیزی معما است) ۲- موقعیت‌یابی ۳- فرمول‌بندی معما ۴- نوید و پاسخ‌گویی به معما ۵- فریب (پیش‌دستی برای ذکر پاسخ درست) ۶- ابهام (آمیختگی فریب و حقیقت) ۷- انسداد (معما قابل رمزگشایی نیست) ۸- پاسخ تعلیقی (توقف پاسخ‌گویی پس از انجام این عمل) ۹- پاسخ جزئی (آشکار شدن برخی از جلوه‌های حقیقت) ۱۰- آشکار کردن حقیقت (Bowman, 2000: 21). البته قابل ذکر است که الزامی در رعایت مراحل وجود ندارد و در روایت ممکن است چند مورد حذف شود.

با خوانش داستان حضرت یوسف (ع) با چند معمای اصلی و فرعی روبرو هستیم و اولین و اصلی‌ترین معمای مطرح شده از جانب برادران یوسف است که محور اصلی داستان حول آن می‌چرخد: «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» (یوسف: ۱۱).

ترجمه: گفتند: ای پدر برای چه ما را در باره یوسف امین نمی‌شماری؟ در صورتی که ما از خیر خواهان اویم.

خداوند در ابتدای روایت به تشریح کنش می‌پردازد سپس از زبان شخصیت‌های فرعی

داستان (برادران یوسف) به صورت گروهی موضوعیت بخشی کرده و معما و پرسشی را درباره شخصیت اصلی داستان در یک مقوله خاص (رفتن یوسف به صحرا همراه برادرانش) شرح می‌دهد که حاکی از نیرنگ برادران نسبت به یوسف (ع) می‌باشد؛ بنابراین اولین معمای مطرح شده از جانب برادران است و خودشان بلافاصله رمزگشایی کرده و پاسخ می‌دهند که «آیا دلیل نفرستادن یوسف همراه ما به دلیل امین نشمردن ماست؟». در این آیه هدف اصلی از کاربست رمزگان هرمونتیکی به صورت عینی، ملموس و مستقیم، جلب توجه خواننده به محور اصلی داستان است.

حضرت یعقوب (ع) معمای مطرح شده از جانب پسران را به گونه‌ای دیگر رمزگشایی می‌نماید: «قَالَ إِنِّي لَيُخْزِنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (همان: ۱۳).

ترجمه: گفت من از اینکه او را ببرید غمگین می‌شوم و می‌ترسم گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید پدر به دلیل آگاهی از حسد پسرانش نسبت به یوسف، پاسخ مورد نظر خود را با تأخیر و بیان توضیحاتی فرعی برای پسرانش شرح می‌دهد و طبق نظر بارت با پاسخ تعلیقی یعنی توقف ظاهری در پاسخ‌گویی موجب می‌شود تا شنوندگان به ژرفای پاسخش پی برده و به درک صحیحی از پاسخ ایشان که در برگیرنده آموزه اخلاقی است پی ببرند. وی با بهره‌گیری از واحدهای زبانی به گونه‌ای گره‌گشایی می‌کند که پاسخش به صورت ضمنی دربردارنده معنایی ثانویه بوده و علاوه بر اظهار عدم موافقت خود، ذهن گروه هدف را با چالش مواجه می‌کند.

مصدق دیگر رمزگان هرمونتیکی مربوط به کام خواستن زن عزیز مصر از یوسف (ع) است: «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جِزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (همان: ۲۵).

ترجمه: از پی هم به سوی در دویدند و پیراهن یوسف را از عقب بدرید و شوهرش را پشت در یافتند. گفت سزای کسی که به خاندان تو قصد بد کند جز این نیست که زندانی شود و یا عذابی الم انگیز ببیند؟

در این بخش، چیستان موجود از جانب یکی از شخصیت‌های فرعی داستان (همسر عزیز مصر) مطرح می‌شود و با دقت در عبارت «قَالَتْ مَا جِزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» چنین دریافت می‌شود که این شخصیت با هوشمندی در جایگاه پاسخ‌دهنده به سؤال مطرح شده از جانب خود؛ بدون وقفه زمانی قرار گرفته که طبق رمزگان هرمونتیکی با این گونه پیش‌دستی سعی در فریب دادن دیگر شخصیت‌های روایت دارد؛ لذا ابهام به وجود آورده و فریب و حقیقت را با هم درمی‌آمیزد و در پی آن انسداد پیش آمده و مسئله برای مدتی کوتاه غیر قابل بازگشایی می‌شود که به دنبال آن قسمت تعلیق مراحل هرمونتیکی

در نظریه رولان بارت، در این بخش محقق می‌شود. بنابراین با صحنه‌ای که شخصیت فرعی داستان با آن مواجه می‌شود تلاش برای عذاب دادن یوسف امری قابل پیش‌بینی است.

چنانچه بیان شد الزامی در رعایت مراحل بازگشایی رمز در معماها وجود ندارد؛ اما در داستان حاضر تمامی این مراحل به صورت جزئی و مرحله‌ای آشکار می‌شود که نشان از جذابیت و ارزش والای قصه داشته و اندرزآموزی و توسع قدرت تحلیل‌گری مخاطب را در پی دارد.

در گام بعدی با وارد شدن یک شخصیت فرعی دیگر به عنوان شاهد معمای ذکر شده قبلی از جانب زن عزیز مصر اینگونه گره‌گشایی می‌شود: «قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانِ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»* وَاِنْ كَانِ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (همان: ۲۶-۲۷).

ترجمه: یوسف گفت: وی از من کام می‌خواست. و یکی از کسان زن که حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زن راست می‌گوید و او دروغ‌گوست و اگر پیراهن وی از عقب دریده شده زن دروغ می‌گوید و او راستگوست.

شاهد به جایگاه مخاطب و حضور پویا و فعال او در تفسیر و تحلیل روایت باور دارد؛ از این رو برای گشودن هرمونتیک موجود ابتدا سؤالاتی را مطرح می‌کند تا شخصیت‌های دیگر در دست‌یابی به پاسخ درست مشارکت داشته باشند. چنانچه بارت اشاره نموده در این بخش از داستان شاهد با ایجاد تعلیق به تدریج زوایای مبهم را آشکار کرده و گره را باز می‌کند؛ لذا راستگویی حضرت مشخص و حق جلوه‌گر می‌شود.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «و این شاهد، با گفتار خود به دلیلی اشاره کرده که مشکل این اختلاف حل و گره آن باز می‌شود و آن این است که اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زلیخا راست می‌گوید و یوسف از دروغ‌گویان است، چون در اینکه از یوسف و زلیخا یکی راستگو و یکی دروغگو بوده حرفی نیست، و پاره شدن پیراهن یوسف از جلو دلالت می‌کند بر اینکه او و زلیخا روبروی هم مشاجره کرده‌اند، و قهرا تقصیر به گردن یوسف می‌بود، ولی اگر پیراهن وی از پشت سر پاره شده باشد قهرا زلیخا او را تعقیب کرده و او در حال فرار بوده، و او خواسته وی را به سوی خود بکشد، پیراهن او را دریده، پس تقصیر به گردن زلیخا می‌افتد، و این خود خیلی روشن است» (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱۱: ۱۹۳، ۱۹۲). در نتیجه در این بخش هدف اصلی معما یعنی بر حق بودن حضرت یوسف و جایگاه و منزلت واقعی او تبیین می‌شود.

۲-۱-۲، رمزگان پروآیترتیک یا کنش

این رمزگان به بررسی واحدهای ساختاری در داستان می‌پردازد که عامل ایجاد کنش هستند (Barthes, ۲۰۰۰: ۲۱). بارت رمزگان کنشی را دربردارنده واحدهای روایی می‌داند

که با هم کلیت متن و روایت را شکل می‌دهند و همچون زنجیره‌ای از کنش‌ها برای نام‌گذاری یک سکانس هستند (بارت، ۱۳۹۴: ۲۶۱). این نوع رمزگان معطوف به کنش‌ها و اثر آن‌ها است و نشانگر مجموعه‌ای از توالی‌های کوچک است که داستان را پیش می‌برد. از آنجایی که داستان‌های دینی به دنبال یک هدف مشخص از جانب پروردگار هستند لذا کنش‌های این نوع از قصه‌ها بیشتر به صورت متوالی و منظم سیر داستان‌ها را تشکیل داده و در مکان و زمان مناسب به هدف کلی می‌رسند. «طبق نظر بارت وظیفه خواننده یافتن زنجیره رویدادهای یک داستان و نام‌گذاری کنش‌های موجود است» (پاینده، ۱۳۹۷: ۲۲۲). در این داستان رمزگان کنشی به صورت توالی پی در پی آمده و هنگامیکه خداوند از قصه حضرت یوسف (ع) سخن می‌گوید شاهد بازنمایی و بروز حوادث و نتیجه‌ای مطلوب یا نامطلوب براساس شخصیت اصلی و دیگر شخصیت‌های فرعی هستیم که جوهره روایت را شکل می‌دهند.

پی‌رفت‌های داستان حاضر که به صورت روایتی خطی شکل گرفته‌اند عبارتند از:

۱-۲-۱-۲، خواب شخصیت اصلی روایت و بازگو کردن آن به پدر

روایای یوسف اولین کنشی است که راوی از آن به عنوان صحنه‌پردازی آغازین در روایت استفاده کرده است. با توجه به گفتگوی میان پدر و پسر می‌توان اطلاعاتی در مورد زمان، مکان و شخصیت‌های فرعی داستان به دست آورد. وقتی یوسف خواب خویش را برای پدر ذکر و حضرت یعقوب (ع) بخاطر آگاهی از وجود حسد در دل پسرانش از او درخواست نگفتن خواب به برادرانش را دارد. این کنش منطبق با شخصیت بزرگوار یعقوب (ع) است زیرا تحمل جای گرفتن حیله شیطانی در دل پسرانش را ندارد. طبق نظر بارت این کنش منجر به «نوشتاری» شدن داستان شده و راوی تا یافتن سرانجامی مناسب روایت را ادامه می‌دهد و بدین ترتیب مخاطب می‌تواند موقعیت و صحنه وقوع داستان را در ذهن خود مجسم نماید.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿۴﴾ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخُوتُكَ فَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (یوسف: ۴-۵).

ترجمه: چون یوسف به پدرش گفت ای پدر! من در خواب یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم که برای من در حال سجده‌اند گفت پسرکم! رؤیای خویش را به برادرانت مگو که در کار تو نیرنگی کنند، چون شیطان دشمن آشکار انسان است.

۲-۱-۲-۲، به چاه انداخته شدن یوسف (ع)

داستان با کنشی جدید ادامه یافته و شخصیت اصلی روایت هدف نیرنگ شخصیت‌های

فرعی قرار می‌گیرد لذا کنش جدید ریشه در حسادت دارد که در پی آن یوسف به چاه انداخته می‌شود: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (همان: ۱۰).

ترجمه: یکی از ایشان گفت: یوسف را مکشید اگر کاری می‌کنید او را به قعر چاه افکنید که بعضی مسافران او را برگیرند.

سپس لباس خونین یوسف را به بهانه خورده شدنش به وسیله گرگ سمت پدر می‌برند؛ که مطابق نظریه بارت این کنش اثرات کنش قبلی است و کردار و حالات شخصیت‌ها را تحت تأثیر قرار داده لذا با حالت گریه سمت پدر می‌روند و پدر به دورویی و دروغ آنان پی‌می‌برد: «وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ * قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (همان: ۱۷-۱۶).

ترجمه: و برادران یوسف شبانگاه گریه کنان نزد پدرشان آمدند گفتند: «ای پدر ما! البته ما رفته بودیم مسابقه دهیم و یوسف را نزد اثاث خودمان گذاشته بودیم که گرگ او را خورد و ما هر چند راستگو باشیم، تو سخن ما را باور نخواهی کرد».

۲-۱-۲-۳، لطف الهی و راه یافتن یوسف به مصر

کنش‌ها در یک نقطه آغاز و در نقطه‌ای دیگر خاتمه می‌یابند و در حقیقت زنجیره وار به هم وصل شده و ارتباط منسجمی با یکدیگر دارند. کنش حاضر برخلاف انتظارات برادران یوسف به وقوع پیوسته و طبق نظر بارت نتیجه‌ای نامطلوب می‌دهد؛ زیرا تعادل اولیه موجود در کنش اول برهم خورده و یوسف مشمول لطف و عنایت الهی می‌شود و از قعر چاه توسط کاروانیان نجات یافته و راه به خانه عزیز مصر پیدا می‌کند: «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (همان: ۱۹)

ترجمه: و کاروانی بیامد و مامور آب خویش را بفرستادند، او دلوش در چاه افکند و صدا زد: مژده! این غلامیست. و او را بضاعتی پنهانی قرار دادند و خدا می‌دانست چه می‌کردند.

۲-۱-۲-۴، حيله زنان

داستان در مکانی جدید و با کنشی تازه سیر طولی خود را ادامه می‌دهد و خواننده در جریان تقابل‌های رفتاری شخصیت اصلی با یکی از شخصیت‌های فرعی داستان قرار می‌گیرد به این صورت که شخصیت اصلی داستان مورد مکر و حيله زن عزیز مصر قرار گرفته و از صحنه به وقوع پیوسته به خدا پناه می‌برد. اگر چه کنش «دوری‌گزیدن» یوسف از جانب حضرت نتیجه‌ای مطلوب و از طرف زلیخا نامطلوب است؛ زیرا بار دیگر یوسف مشمول لطف الهی شده و از حضيض ذلت به اوج عزت رسیده و از مکر و حيله آن زن رهایی می‌یابد.

«وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَوَالَّتْ هَيْبَتُ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (همان: ۲۳).

ترجمه: و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود، در پی کامجویی از او می‌بود. و درها را بست و گفت: بشتاب. گفت: پناه به خدا که او مربی من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند.

کنش قبلی پایان نیافته و خواننده در انتظار به سرانجام رسیدن و نتیجه آن است، بنابراین کنش حاضر تصویری را که در صحنه قبل به وقوع پیوسته بود مختل می‌کند و شخصیت فرعی داستان چاره‌ای جز اعتراف نمی‌بیند و تصمیم به برملا کردن حقیقت می‌کند. لذا این کنش در نقطه مقابل کنش قبلی قرار می‌گیرد که منطبق با شخصیت یوسف (ع) و نامنطبق با درخواست زلیخا است.

«قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (همان: ۵۱).

ترجمه: شاه به زنان گفت: قصد شما آن دم که از یوسف کام می‌خواستید چه بود؟ گفتند: خدا منزله است ما در باره او هیچ بدی سراغ نداریم، زن عزیز گفت: اکنون حق جلوه‌گر شد، من از او کام می‌خواستم و او راستگو است.

۲-۱-۲-۵، منزلت یافتن یوسف و رفتن برادرانش سمت او

وضعیت داستان ادامه می‌یابد و بعد از به وقوع پیوستن کنش‌های فراوان اکنون شخصیت اصلی داستان در جایگاهی که شایسته آن است قرار گرفته و این نقطه همان نقطه اوج یا نقطه برگشت کنش‌های قبلی است که داستان حالت تعادل از بین رفته خود را پیدا می‌کند. در این کنش برادران به دلیل قحطی به سمت مصر آمده و راه به سوی برادر خود در پیش می‌گیرند که روزی در قعر چاه و اکنون در اوج عزت است، و گفتگویی میان او و برادران صورت می‌گیرد و حضرت به جای خشم با عطفوت با آن‌ها برخورد کرده و سعی در بازنمایی امکان وقوع هر امر ناممکنی به اذن الهی دارد؛ لذا خواننده به اطلاعاتی در مورد رفتار شخصیت اصلی داستان دست می‌یابد.

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِيضَاعٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (همان: ۸۸)

ترجمه: و چون نزد یوسف آمدند گفتند: ای عزیز! ما و کسانمان بینوا شده‌ایم، و کالایی ناچیز آورده‌ایم پیمانمان را تمام ده، و به ما ببخشای، که خدا بخششگران را پاداش می‌دهد.

تمامی کنش‌ها در این داستان در راستای هم قرار دارند و در پی گشودن رمزهای اخلاقی و دینی مشخصی به کار گرفته شده‌اند تا به کنش نهایی یعنی به اوج رسیدن شخصیت

اصلی روایت راه یابند. میان همه کنش‌های ذکر شده و برآیند اصلی آن تناسب و همخوانی وجود دارد و همچنین پی‌رفت‌هایی که در روایت وجود دارد وابسته به هم و ارتباط معنایی مستحکمی با یکدیگر دارند.

همانطور که مشاهده می‌شود، دو رمزگان اول یعنی رمزگان هرمونتیکی و کنش روایی در خدمت فرم روایی هستند، به عبارت دیگر می‌توان این دو را رمزگان روایی یا پی‌رفتی دانست که در راستای فرو بستن چندگانگی متن و تکثر معنا عمل کرده و درصدد سیر تقویمی از آغاز تا پایان است که در جریان آن نهایتاً معمایی حل می‌شود، اما هدف سه رمزگان دیگر کشف معانی پنهان در داستان است. لذا می‌توان آن‌ها را رمزگان بدون پی‌رفت نامید، چون علیه رمزگان روایی عمل کرده و معنایی می‌آفرینند که سیر روایت را مختل کرده و متن را به عرصه بینامتنی فراتر از خود داستان وارد می‌کنند. (آلن، ۱۳۹۲: ۱۳۸)

۳-۱-۲، رمزگان معنایی یا دالی

این رمزگان در بر گیرنده معناهای ضمنی با دلالت‌های ویژه‌ای است که از عناصر مختلف متن روایی مانند واژگان، تعبیر و جملات برداشت می‌شود، البته در این رمزگان بیشتر بر دلالت‌های روانی، احساسی و خصلت نما تأکید می‌شود (Barthes, ۱۹۷۰: ۱۸). از دیدگاه بارت متن در واقع به اعتبار بازی دال‌ها پدید می‌آید. در رویکرد بارت، دال و مدلول در لایه ابتدایی با هم ترکیب می‌شوند تا دال لایه دوم شکل بگیرد (Barthes, ۱۹۶۴: ۲۶). و این دال‌ها به صورت غیرصریح بر یک ویژگی یا شخصیت یا مکان خاص دلالت می‌کنند که فراتر از معنای مستقیم آن‌ها است. و «معنای ضمنی و دلالت‌های پنهانی مربوط به کنش‌ها، اشخاص و مکان‌های روایت را در بر دارند و ویژگی‌های شخصیت‌ها و کنش‌ها را القا می‌کنند» (آلن، ۱۳۹۲: ۱۲۴). در این نوع از رمزگان مخاطب در پی بازنمایی معانی ثانویه در پشت لایه‌های تشکیل دهنده داستان بوده و به دنبال گشودن گره‌های موجود می‌باشد تا به معنای ضمنی و نهفته دست یابد. «مخاطبان با توجه به زنجیره‌ای از نمادها و علائم زبانی، به منظور خالق متن پی می‌برند و از معنای پنهان در متن آگاه می‌شوند» (سجودی، ۱۳۸۷: ۱۵۵). وقتی عبارتی ضمنی برای دال‌ها به کار می‌رود منظور این است، که آن‌ها به صورت غیرصریح بر یک ویژگی یا شخصیت یا مکان خاصی دلالت کنند؛ ویژگی که از عناصر مختلف متن روایی مثل واژگان یا جملات گرفته می‌شود و این فراتر از معنای مستقیم عبارت است (بارت، ۲۰۰۲: ۴۲ و ۵۰).

در این داستان راوی به معرفی شخصیت اصلی و دیگر شخصیت‌ها می‌پردازد. در آیه ذیل رمزگان دالی شکل گرفته براساس اعمال شخصیت یوسف بیان شده که به صورت ضمنی به ظلمی که در حقش شده اشاره می‌کند: ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَيْلِ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ (یوسف: ۸۸)

ترجمه: و چون نزد یوسف آمدند گفتند: ای عزیز! ما و کسانمان بینوا شده‌ایم، و کالایی ناچیز آورده‌ایم پیمانمان را تمام ده، و به ما ببخشای، که خدا بخششگران را پاداش می‌دهد. گفت: بیاد دارید وقتی را که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟

اطلاق لقب «العزیز» به شخصیت اصلی داستان در طول وقوع روایت و خطاب قرار دادن ایشان توسط شخصیت‌های نیرنگ‌باز قصه با این لقب؛ به صورت ضمنی دلالت بر انسانی خیراندیش، مورد اعتماد، آینده‌نگر و خیرخواه مردم دارد که طبق نظر بارت واژه «العزیز» دلالت بر ویژگی خصلت‌نمایی شخصیت مورد خطاب داشته لذا خواننده در می‌یابد که این شخص بر تمامی مردم سرزمینش حکم یک راهنما را داشته و نیت عافیت طلبی برای همه دارد و مردم در تمامی امورات با این شخصیت مشورت کرده و از او راهنمایی می‌طلبند.

در جایی دیگر از روایت طبق رمزگان معنایی مخاطب به مهمترین خصوصیات شخصیت‌های فرعی داستان دست می‌یابد: «قَالُوا إِنِّي سَرِقٌ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (همان: ۷۷).

ترجمه: (برادران) گفتند اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت، (همین اندازه) گفت وضع شما بدتر است و خدا از آنچه حکایت می‌کنید آگاهتر است.

شخصیت اصلی داستان در می‌یابد که رفتار برادران متناسب با منافع آنان است و هیچ تغییری در آنها از گذشته تا کنون صورت نگرفته‌است. خواننده مطابق رمزگان معنایی به ویژگی روانی، خصلت و احساس برادران نسبت به یوسف دست می‌یابد؛ لذا شخصیت یوسف نقطه مقابل شخصیت آنان قرار می‌گیرد. همچنین خواننده با دریافت معنی اولیه به صورت ضمنی به معنای ثانویه پی می‌برد و معنای ثانویه دال بر این است که شیطان جایگاهش در دل برادران از ابتدای روایت محفوظ بوده و ریشه دوانده و منجر به دورویی آنان شده است. در ادامه عبارت «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا» دال بر بزرگی و منش شخصیت اصلی روایت داشته و پنهان کردن حس ناراحتی؛ به صورت ضمنی نمایانگر عزم مستحکم او برای کمک به شخصیت‌های فرعی، هدایت بشر به اذن الهی و ثابت نمودن حقانیت لطف الهی به بندگان گناهکار است.

با توجه به بن‌مایه داستان گاهی مخاطب با برخی معانی به صورت نامرئی روبرو شده و ذهنش به کنکاش کشیده می‌شود و از آنجایی که سیر داستان به صورت طولی است لذا خواننده مشتاقانه داستان را ادامه داده و در برخی جاها با گره‌هایی برخورد می‌کند از جمله آن‌ها آیات ۹۴ و ۹۳ سوره یوسف (ع) می‌باشد.

با بررسی این آیات طبق رمزگان معنایی: «اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوَةُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ

بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ * وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ﴿هَمَان: ۹۴-۹۳﴾.

ترجمه: این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود، و همگی با خانواده خود پیش من بیایید. هنگامیکه کاروان از مصر جدا شد پدر گفت: اگر مرا تخطئه نکنید بوی یوسف را می‌شنوم.

درمی‌یابیم که با توجه به رمزگان دالی نظریه بارت؛ این آیات نمایانگر آینده‌نگری بوده و در یک نگاه کلی دلالت بر وقوع حادثه‌ای خوش‌یمن در پایان داستان دارد. عبارت «اذهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ» دلالت ضمنی به وجود معجزه و وقوع امور لایمکن به اذن الهی دارد و خواننده را نسبت به آینده نوید می‌دهد که ترکیب «يَأْتِ بَصِيرًا» موید این امر است. همچنین استعاره موجود در ترکیب «ريح يوسف» دلالت بر علاقه شدید و قلبی پدر نسبت به یوسف بوده و دال بر صفای دل و روشنایی باطن حضرت یعقوب (ع) می‌باشد. شایان ذکر است که با وجود اندک بودن کمیت رمزگان معنایی نسبت به رمزگان‌های دیگر خداوند با انتخاب واژگان مناسب نظام دلالتی مطلوبش را تشریح کرده و با هدف تحکیم بینش گفته‌خوانان به شناساندن شخصیت‌ها پرداخته است.

۴-۱-۲، رمزگان نمادین

آنچه در رمزگان نمادین اهمیت دارد، قطب‌های متضاد و برابرنهادهایی است که «تعدد ظرفیت» و «اعاده‌پذیری» را شرح می‌دهند. در مجموع، نماد یکی از شاخصه‌های زبان است که باعث جابه‌جایی زبان شده است؛ دیدن صحنه‌ای غیر از صحنه بیان (یعنی چیزی را خواننده‌ایم که فکر می‌کنیم) از طریق کاربست آن امکان‌پذیر می‌شود (Barthes, ۱۹۷۰: ۱۹). و نشان می‌دهد که چگونه یک متن در قالب تقابل‌های دوگانه سامان می‌یابد.

هم‌نشینی تقابل‌ها، رمزگان نمادین ایجاد می‌کند که تأویل آن توسط خوانندگان، بازگشت‌پذیری و چند ظرفیتی بودن متن را امکان‌پذیر می‌کند؛ یعنی می‌توان از هر نقطه از روایت وارد متن شد و با طرح کردن رازی که غیر قابل پیش‌بینی باشد، ایجاد تعمق کرد (بارت، ۱۳۹۹: ۱۹). بنابراین ما باید به دنبال مجموعه‌ای از جفت‌های متضاد دو قطبی بگردیم که به متن معنا می‌دهند، به عبارت دیگر رمزگان نمادین به الگوهای تضاد و تقابلی اشاره می‌کند که در یک متن قابل مشاهده است و ما به دنبال نمادهایی هستیم که نویسنده به کار برده است. «رمزگان نمادین به تقابل‌های دوگانه موجود در متن اشاره دارد که از طریق ایجاد تضاد، معنا را شکل می‌دهد» (آلن، ۱۳۹۲: ۱۳۷). یعنی اینکه معنای یک پدیده یا مفهوم با وجود تضاد آن آشکار می‌گردد و وجوه جدیدی از آن نمود می‌یابد. باید اذعان نمود که به دلیل کثرت و تعدد ادیان در زمان پیامبران، هر گروهی حق را از آن خود دانسته و خود را برتر می‌پنداشت؛ لذا خداوند برای هدایت آن‌ها و جداسازی حق از باطل؛ سوای

برخی معجزات علنی از طرق متفاوت بیانی نیز استفاده نموده است که از جمله آن‌ها داستان حضرت یوسف (ع) می‌باشد که خداوند با کاربست رمزگان نمادین به شکل متضاد به زیبایی حق را از باطل و خوبی را از بدی جدا نموده است. تحلیل داستان حضرت یوسف با رمزگان نمادین بارت برای نمایان شدن چهره اصلی و حقیقی شخصیت‌ها روشی بایسته است.

در این روایت هر کدام از شخصیت‌ها یک نماد محسوب می‌شوند که با تشریح دوگانگی رفتاری میان شخصیت‌ها تقابل میان خوبی و بدی را بازنمایی می‌کند. یوسف و یعقوب (ع) شخصیتی نزدیک به هم دارند که یوسف نماد انسانی درست‌کار، راستگو، هدایتگر، آینده‌نگر و مشمول لطف الهی است و یعقوب (ع) نماد صبر و استقامت و هدایت‌گری دارد اما شخصیت برادران یوسف (ع) نکته مقابل یوسف است و آنان نماد انسان‌های حسود و طمع‌کاری هستند که می‌خواهند با از بین بردن یوسف به جایگاه والایی نزد پدر دست یابند. عزیز مصر نماد شخصی است که مورد احترام مردمان سرزمین خود و دارای جاه و جلال است ولی همسرش نماد انسانی است که پیرو نفس اماره بوده و رسوایی به بار می‌آورد، در پی آن شاهد نماد شخصیتی مصلح و اصلاح‌گر می‌باشد که به دنبال افشای حقیقت است. علاوه بر نمادهای انسانی در این روایت مکان‌ها نیز دارای نماد هستند که مصر نماد سرزمینی است که انسان‌ها در آن بت‌پرستی کرده و افراد زیردست همواره مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند اما کنعان نقطه مقابل سرزمین مصر می‌باشد و دین مردم آن‌جا خداپرستی بوده و شخصیتی به نام یعقوب (ع) نقش هدایتگری مردم را از جانب خداوند عهده‌دار است.

علاوه بر نمادهای شخصیتی در جریان خوانش این روایت به برخی تقابل‌های دوتایی نیز برمی‌خوریم که به عبارتی می‌توان گفت بن‌مایه این داستان بر پایه همین کلمات دو قطبی شکل گرفته است که در زیر به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعٌ سُئْبَلَاتٍ خُضْرٌ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ» (یوسف: ۴۳).

ترجمه: شاه گفت که: من در رؤیا هفت گاو فربه را دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده، (که خشکیده‌ها بر سبزه‌ها پیچیدند و آنها را از بین بردند) ای بزرگان! اگر تعبیر رؤیا می‌کنید مرا در باره رؤیایم نظر دهید.

«قَالَ هِيَ رَاوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (همان: ۲۷-۲۶).

ترجمه: یوسف گفت: وی از من کام می‌خواست. و یکی از کسان زن که حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زن راست می‌گوید و او دروغ‌گوست و اگر پیراهن وی از عقب دریده شده زن دروغ می‌گوید و او راستگوست.

در مورد تضادهای موجود در این آیات می‌توان به واژگان «فربه، لاغر، خوشه سبز، خوشه

خشکیده، جلو، عقب، راستگو، دروغگو» اشاره کرد و مهمترین آن راستگویی و دروغگویی است که نمایانگر جایگاه خوبی و بدی بوده و پایه و اساس این داستان بر پایه چنین تقابلهایی است که جذاب‌تر شده است. بنابر گفته بارت هر چه میزان رمزگان نمادین در یک روایت فراوان باشد متن بیشتر به سوی تکثرگرایی پیش رفته و لذا راوی برای رسیدن به پایان مناسب راه‌های فراوان و متعددی را بیان می‌کند تا گره‌های موجود را بگشاید. بنابراین داستان حضرت یوسف (ع) با توجه به موقعیت و گذر زمان در روایت به صورت پیچ در پیچ درآمده که در نهایت به صورت کلان از تغییر شرایط بد به بهترین حالت به اذن الهی و رهایی یافتن بشر از مخمصه‌ها اشاره می‌کند؛ پس در این روایت مجموعه‌ای از تقابلهای معنایی و نمادها در کنار هم قرار گرفته‌اند تا اراده الهی را برای به وقوع پیوستن امورات نمایانگر باشند.

۵-۱-۲، رمزگان فرهنگی یا ارجاعی

این واحدهای ساختاری همانگونه که از اسمش برمی‌آید به بازگشایی دلالت‌های فرهنگی که نوعی شناخت کلی از فضای فرهنگی و ایدئولوژی داستان به دست می‌دهد، می‌پردازد (Barthes, 1970: 18). یکی از موضوعاتی درباره رمزگان اجتماعی باید در نظر داشت، میان‌متنیت است. از دید بارت «از آنجا که هر متنی، میان‌متن، متنی دیگر است، به ساحت میان‌متون تعلق دارد ... جستجو برای کشف منابع اثر یا عواملی که در خلق آن موثر بوده‌اند، ناشی از اعتقاد به انشعاب و اسناد است» (بارت، ۱۳۷۳: ۶۲).

از نظر بارت همه رمزگان‌ها به نوعی فرهنگی هستند، اما منظور وی از رمزگان فرهنگی، رمزهایی است که اساس یک گفتمان را در مرجعیتی علمی یا اخلاقی استوار می‌کنند؛ از این‌رو می‌توان آنها را رمزگان‌های «مرجع» نیز نام نهاد (آلن، ۱۳۹۲: ۱۳۸).

مهمترین واحد فرهنگی در این داستان بحث ایمان به خدا و یگانه‌پرستی است که در سراسر روایت گاه به صورت عینی و گاه به صورت ضمنی سیال بوده و گریز زدن به مسئله یکتا پرستی از زمان ابراهیم (ع) است که مرجع آن به خارج از متن در زمانی گذشته برمی‌گردد: «وَ اتَّعْتُم مِّلَّةَ اَبَائِيْ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ مَا كٰنَ لَنَا اَنْ نُّشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ عَلٰى النَّاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ» (یوسف: ۳۴).

ترجمه: و از آئین پدرانم ابراهیم خلیل و اسحاق و یعقوب پیروی می‌کنم و در آئین ما هرگز نباید چیزی را با خدا شریک گردانیم، این توحید و ایمان به یگانگی خدا فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم، لیکن اکثر مردم شکر این عطا را بجا نمی‌آورند.

منفی آوردن فعل و استفاده از تأکیداتی چون پس و پیش آوردن جایگاه کلمات از جمله راهکارهایی است که با استفاده از آن‌ها خداوند موضوع فرهنگی خداپرستی را به زیبایی به تصویر می‌کشد. البته باید گفت که شرایط جامعه آن زمان و موضوع چندخدایی و بت‌پرستی

موجب شده که خداوند در پایان آیه بحث شرک بندگان را نیز بیان نماید.

بنابراین از بُعد رمزگان فرهنگی می‌توان این آیات را در حکم هشدارهایی در زمینه عدم پیروی از غیر خدا به شمار آورد که نمونه والای جهالت بوده و از زمان گذشته در میان بشر وجود داشته است.

با بررسی آیه زیر مطابق رمزگان فرهنگی یا ارجاعی: ﴿قَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (همان: ۱۱۱).

ترجمه: در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است این‌ها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هرچیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.

درمی‌یابیم که با بررسی آیه فوق چنین دریافت می‌شود که خداوند به دلیل آگاهی از میزان باورپذیری بندگان و امکان ورود شیطان به دل‌های آنان با نقب زدن به کتاب‌های مقدس پیشین کلامش را تبیین می‌کند و به اعتبار سخن خویش می‌افزاید. علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد: «این داستان که در این سوره آمده حدیثی افتراپی نبود، لیکن تصدیق کتاب آسمانی قبل از قرآن یعنی تورات است» (طباطبایی، ۱۳۷۳، ج ۱۱: ۳۸۲). هر چند میان کتاب قرآن با کتب مقدس پیشین تفاوت‌هایی از نظر زمان نزول و محتوا وجود دارد؛ اما اساس کتب مقدس بر پایه خداپرستی و عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان است که در این آیه طبق نظر بارت نشانه‌های ارجاع به منابع معتبر بیرونی به وضوح دریافت می‌شود.

نتیجه

داستان حضرت یوسف (ع) از تحکم و انسجام مستحکمی پیروی کرده و خواننده با خواندن و درک بخش اولیه داستان خود به خود به سمت ادامه داستان سوق پیدا می‌کند تا به پایان و هدف کلی آن دست یابد. بررسی رمزگان‌های پنج‌گانه بارت در داستان حضرت یوسف (ع) حاکی از آن است که تمامی رمزگان‌های بارت در این داستان نمود یافته و با توجه به محتوای کلی داستان برخی رمزگان با بسامد اندک و برخی دیگر پربسامد هستند که استفاده از این رمزگان‌ها در جای مناسب و با تعدد کافی نشان از تسلط کامل راوی بر داستان دارد. در داستان یوسف تعداد رمزگان کنشی و هرمونتیکی به ترتیب از مجموع رمزگان‌های معنایی، نمادین و فرهنگی بیشتر است. طبق رمزگان هرمونتیکی بارت، خداوند در یک روند مشخص با تسلط کامل سیر طولی داستان را طی نموده و یک به یک گره‌های موجود را همان لحظه بدون وقفه زمانی گشوده یا بعد از گذر مدتی کم معماها را پاسخ می‌دهد. اولین چيستان از جانب شخصیت محوری داستان بیان می‌شود که راوی در پی رمزگشایی

آن است، قابل اذعان است که هر از چندگاهی نیز معماهایی از جانب شخصیت‌های فرعی داستان پایه‌ریزی شده و گاه مخاطب در گره‌گشایی چیستان‌ها سهیم می‌شود. همچنین با توجه به ساختمان بودن روایت، کنش‌های موجود دارای پی‌رفت‌های مرتبی بوده و هیچ کدام بر دیگری ارجحیت ندارند؛ زیرا هر کدام در جایگاه خود دارای ارزش بوده و به غنای داستان می‌افزایند. کنش آغازین روایت رویای شخصیت اصلی داستان است که در کنش نهایی به واقعیت بدل می‌شود و این نقطه قابل توجه داستان است. با ادامه دادن داستان مخاطب با رمزگان‌های دیگر بارت نیز روبرو می‌شود که از جمله آن‌ها رمزگان معنابنی یا دالی است که در سیر ذهنی گفته‌خوانان از معنای اولیه به معنای ثانویه کارساز بوده و مدلول‌هایی را که در شخصیت‌ها نهفته است بازنمایی کرده و بررسی درون مایه روایت نشانگر معنی ضمنی در شخصیت یوسف و دیگر شخصیت‌های فرعی است که در تقابل همدیگر قرار می‌گیرند. وجود رمزگان‌های نمادین در این داستان امکان درک حق و باطل را برای مخاطب فراهم می‌کند و خواننده را در تناقضات برای مدت اندکی رها کرده و سپس به صورت واضح گره‌گشایی می‌کند و قدرت لایزال الهی را در تدبیر امور نمایانگر می‌شود. طبق رمزگان نمادین تقابل‌های شخصیتی در روایت به وضوح نمایان شده و این شخصیت‌ها نقطه مقابل همدیگر قرار می‌گیرند و شخصیت‌های نمادین داستان به گونه‌ای رمزگذاری شده‌اند که جدا سازی حق از باطل مستلزم پیمودن راه‌ها و باز کردن گره‌های موجود در روایت است تا مخاطب بتواند به ویژگی‌های اصلی و واقعی شخصیت‌ها دست یابد. رمزگان فرهنگی نیز در این روایت به رمزگان‌های دیگر در سطح کلان معنا بخشیده و الگوگیری در یکتاپرستی را بازگو می‌نماید و بیان می‌کند که این داستان در کتاب‌های مقدس پیشین نیز آمده‌است.

کتابنامه

- قرآن کریم.

- آلن، گراهام (۱۳۹۲): «رولان بارت»، ترجمه: پیام یزدان فر، تهران: مرکز، چاپ دوم.
- اسکولز، رابرت (۱۳۷۹): «درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات»، ترجمه: فرزانه طاهری، تهران: آگه.
- بارت، رولان (۱۳۷۳): «از اثر تا متن»، ترجمه: مراد فرهادپور، مجله ارغنون، شماره ۴، ۶۶-۵۷.
- (۱۳۷۸): «درجه صفر نوشتار»، ترجمه: شیرین دخت دقیقیان، تهران: هرمس.
- (۱۳۹۴): «اس / زد»، ترجمه: سپیده شکری پوری، تهران: افراز.
- (۱۳۹۹): «بارت و سینما»، ترجمه: مازیار اسلامی، تهران: گام نو.
- (۲۰۰۲): «مدخل الی التحلیل البنیوی للقصص»، ترجمه: منذر عیاشی، حلب: مرکز الإنماء الحضاری، الطبعة الثانية.
- پاینده، حسین (۱۳۹۷): «نظریه و نقد ادبی»، ج ۲، ج ۱، تهران: سمت.
- پین، مایکل (۱۳۹۲): «بارت و فوکو و آلتوسو»، ترجمه: پیام یزدان فر، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۷): «نشانه شناسی کاربردی»، تهران: علم، چاپ اول.
- چندلر، دانیل (۱۳۸۷): «مبانی نشانه شناسی»، ترجمه: مهدی پارسا، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ ه.ق): «المیزان فی تفسیر القرآن»، ۲۰ جلد، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - لبنان - بیروت، چاپ: ۲، ۱۳۹۰ ه.ق.
- میرعمادی، سید علی (۱۳۸۴): «فرهنگ توصیفی نشانه شناسی»، تهران: معرفت و زبان آموز، چاپ اول.
- Barth's, Roland, 1964, Elements Semiology, Translated, by A. lavers, C. smith, Paris, Editions du Saul.
- _____, 1970, s/z, Translated, by Richard Howard and Richard Miller, New York, Hill and Wang.
- Bowman, peter James, 2000, Theodor Fontane Cecille; An Allegory of Reading, German Life and Letters, Issue 1, N 53, P.P 14-29.

References

The Holy Quran.

Allen, Graham (2012): "Roland Barthes", translation: Payam Yazdanfar, Tehran: Center, second edition.

Scholes, Robert (1379): "An introduction to structuralism in literature", translated by: Farzaneh Taheri, Tehran: Age.

Barrett, Rolan (1373): "From the work to the text", translated by Murad Farhadpour, Organon Magazine, No. 4, 66-57.

_____ (1378): "Zero Grade of Writer", Translated by: Shirin Daqtakian, Tehran: Hermes.

_____ (1394): "S/Z", translation: Sepideh Shukri Puri, Tehran: Afraz.

_____ (1399): "Bart and Cinema", translation: Maziar Eslami, Tehran: Gam Nou

_____ (2002): "An Introduction to the Structural Analysis of Stories," translated by: Munther Ayashi, Aleppo: Center for Cultural Development, second edition.

Payandeh, Hossein (1397): "Literary Theory and Criticism", 2 volumes, 1 volume, Tehran: Samt.

Payne, Michael (2012): "Barth and Foucault and Altuso", translation: Payam Yazdanjo, 4th edition, Tehran: Center.

Sojodi, Farzan (1387): "Applied Semiotics", Tehran: Alam. First edition

Chandler, Daniel (1387): "Fundamentals of semiotics", translation: Mehdi Parsaf, Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Art

Tabatabayi, Mohammad Hossein (1390 A.H.): "Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an", 20 volumes, Al-Alami Publishing House - Lebanon - Beirut, Edition: 2, 1390 A.H.

Mir Emadi, Seyyed Ali (1384): "Descriptive culture of semiotics", Tehran: Marafet and Linguamoz, first edition.

Articles

Barth's, Roland, 1964, "Elements Semiology", Translated, by A. Iavars, C. Smith, Paris, Editions du Saul.

_____, 1970, s/z, Translated, by Richard Howard and Richard Miller, New York, Hill and Wang.

Bowman, Peter James, 2000, Theodor Fontane Cecille; An Allegory of Reading, German Life and Letters, Issue 1, N 53, P.P 14-29.